

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

توضیح فرمایش مرحوم امام (قدس سره)

عرض کردیم که امام (رض) در بحث «قبول»، تحقیقی دارند که خلاصه آن را بیان کردیم که اصلاً «قبول»، رکن عقد نیست، بلکه آنچه عقد با آن محقق می‌شود؛ «ایجاب» است، و قبول تثبیت و تأیید این تمامیت است. البته اگر «قبول» واقع نشود، عقلاً یا شارع چیزی را اعتبار نمی‌کنند، اعتبار شرع یا اعتبار عقلاً متوقف است بر اینکه قبول از این قابل صادر شود. لذا نظر شریف ایشان این است که «قبول» برای عقد رکنیت ندارد. بلکه تعبیر فرمودند «ففي الحقيقة شأن القبول، شأن شكر الله سعيك لا النقل والانتقال الجديد» (کتاب البیع، ج 1، ص: 334)؛ یعنی همانطور که وقتی کسی کاری را انجام داده، دیگری به او می‌گوید «شکر الله سعيك»، یعنی او را تأیید می‌کند و می‌گوید این کار تو مورد نظر ما هم هست بحدی که برای تو دعا می‌کنیم، شأن «قبول» از نظر عدم دخالت در حقیقت عقد نیز همین مقدار است. «قبول» در حقیقت عقد دخالتی ندارد و عقد با ایجاب تمام می‌شود، ولكن «قبول»، این ایجاب را تثبیت و تنفیذ می‌کند و تا این تثبیت نباشد، عقلاً اعتبار نمی‌کنند.

نقد امام (ره) بر فرمایش مرحوم شیخ (قده)

سپس مرحوم امام (رض) به تحقیقی از مرحوم شیخ انصاری (ره) در معنای قبول اشاره می‌کنند که ایشان در مکاسب فرموده؛ انشاء «قبول»، باید متضمن دو جهت باشد؛ اولاً باید متضمن رضایت به ایجاب باشد، ثانیاً خود قابل هم باید ناقل باشد. یعنی همانطور که بایع، ناقل است، و انشاء نقل می‌کند، قابل هم باید انشاء نقل (انشاء نقل ثمن از ملك خودش به ملك بايع) کند.

امام (قده) می‌فرماید از بیان ما، بطلان کلام مرحوم شیخ (ره) روشن می‌شود؛ یعنی گویا می‌فرمایند اولاً؛ ما در باب قبول، فقط برای رضایت به ایجاب، دلیل داریم، که قابل باید رضایت به ایجاب دهد، اما زاید بر رضایت به ایجاب، که قابل، ناقل هم باشد، دلیلی نداریم. ثانیاً؛ (این نکته را خوب دقت کنید؛ چون امام (ره) روی این جهت خیلی تکیه دارند) وقتی بایع گفت «بعثك هذا بهذا»، این يك انشاء است، که با این انشاء؛ هم مثنی داخل ملك مشتری می‌شود و هم ثمن داخل ملك بايع می‌شود، و اگر بعد از آن مشتری بگوید «نقلت هذا الثمن الى ملكك»، لغو است. بر خلاف مشهور که می‌گویند؛ بايع فقط با انشاء خودش، مبيع را داخل ملك مشتری می‌کند، اما به دلالت مطابقی دیگر ثمن داخل در ملك بايع در نمی‌آید. و برای آن به «قبول» نیاز است.

پس مراد امام (رض) از «غير مرضي»، که در اینجا فرمودند، همین است که بیان کردیم. نقد مرحوم امام (قده) بر فرمایش محقق نائینی (قده) در ادامه بحث، مرحوم امام (رض) - ص 334 - مطلبی را از محقق نائینی (قده) نقل کرده‌اند که ایشان فرموده: «من أن الموجب و القابل في العقود المعاوضيّة، كلّ منهما ينشئ أمرين: أحدهما بالمطابقة، و ثانيهما بالالتزام، فالموجب ينقل ماله إلى ملك المشتري مطابقة، و يتملك مال المشتري عوضاً عن ماله التزاماً، و القابل بعكس ذلك؛ که در عقودی که عوض

دارد (بر خلاف مثل قرض، هبه غیر معوضه که عقود غیر معاوضی است)، هم بایع و هم مشتری هرکدام دو انشاء دارند؛ بایع، به دلالت مطابقی می‌گوید مثنی را تمليك کردم، و به دلالت التزامی می‌گوید ثمن را تملك کردم. مشتری، به دلالت مطابقی می‌گوید ثمن را تمليك کردم، و به دلالت التزامی می‌گوید مثنی را تملك کردم. پس هر کدام آنها دو انشاء دارند. البته «دو انشاء»، تعبیر دقیقی نیست، بلکه «دو مُنشأ» است، يك مُنشأ به دلالت مطابقی است و يكي به دلالت التزامی است.

امام (ره) می‌فرمایند که «أَنَّ ما ذكره بعض الأعاضم . . . منظور فيه من وجوه تظهر بالتأمل»، در این کلام محقق نائینی (قده) چندین اشکال وجود دارد.

اشکال اول: همین کلامی است که خود شما به آن اعتراف می‌کنید و می‌گویید؛ بایع، دو امر را انشاء کرد، «تمليك» را به دلالت مطابقی، و «تملك» را به دلالت التزامی انشاء کرد، پس بیع تمام شده است. اگر تمليك و تملك تحقق پیدا کرد، یعنی انشاء محقق شد، و با تحقق انشاء، معامله محقق می‌شود. هر چند که تا قبول نباید عقلاء اعتبار نمی‌کنند، اما انشاء، غیر از اعتبار ملکیت است. مثلاً صبی، مجنون یا مکره، انشاء می‌کنند، اما عقلاء اعتبار نمی‌کنند. پس وقتی معامله با همان انشاء محقق شد، چه نیازی است که دوباره قابل هم انشاء کند، بلکه اصلاً انشاء دوم لغو محض است.

اشکال دوم: شما بر «دلالت التزامی» صیغه عقد چه دلیلی دارید؟ بایع می‌گوید «بعتك هذا بهذا»، یعنی من این مال را در مقابل این مال تمليك می‌کنم. تملك را از کجای آن استفاده کردید؟ این نکته را خوب دقت کنید؛ «انشاء، متوقف بر قصد است»، اگر بگوییم در کلام بایع؛ هم دلالت مطابقی و هم دلالت التزامی است، مستلزم این است که بایع هم تمليك را قصد کند و هم تملك را، آیا در عرف این چنین است؟ آنچه که مشهور است این است که؛ بایع، تمليك را قصد می‌کند و مشتری تملك را.

قبلاً در بحث تعریف بیع، عرض کردیم که «بیع؛ انشاء تمليك به ازاء تمليك است»، اصلاً بحثی از تملك در آن نیست. چه لزومی دارد بگوییم قصد تملك هم هست، چه بسا تملك، قهری واقع شود، وقتی چیزی را به زید تمليك کردید، زید قهراً مالک آن شود و برای این تملكش نیاز به انشاء نداشته باشد. مثلاً در باب معاملات غیر معاوضی، عوض نیست اما تمليك هست، یا عوض نیست اما تمليك و تملك هست، مثل هبه که در آن عوضی وجود ندارد اما با همین تمليك، قهراً تملك حاصل می‌شود. پس کلام امام (ره)، و مقصود و مبنای ایشان روشن شد. مرحوم شیخ انصاری (قده) در کتاب مکاسب، راجع به «قبول» يك تحقیقی دارد که «آیا در حقیقت قبول، مطاوعه شرط است یا نه؟». مرحوم آخوند خراسانی (رض) در حاشیه مکاسب، عبارت شیخ (ره) را یکطور تفسیر کرده است. مرحوم اصفهانی (قده) - حاشیه مکاسب، ج 1، ص 76 - به گونه دیگری تفسیر کرده است. مرحوم ایروانی (ره) - حاشیه مکاسب، ج 1، ص 97 - به نحو دیگری تبیین کرده است. اینها را ملاحظه بفرمایید تا آنها را بررسی کنیم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.